

نقش مدرسه در بهداشت روان کودکان و نو جوانان

مدرسه براي بهبود زندگي بسياري از کودکان ونوجوانان فرصت بسيار مناسبی فراهم مي کند.به موازات حرکت ملت ها در جهت آموزش همگاني ،نقش مدارس در ارائه خدماتي مانند خدمات بهداشت روان در امور تحصيل اهميت روز افزون يافته است. به دلایل زیر در حال حاضر مدارس با حمايت کامل خانواده واجتماع بهترين محل براي برنامه هاي جامعه بهداشت روان به شمار مي رود:

***** تقريبا تمام کودکان در دوره اي از زندگي خود به مدرسه مي روند.

***** مدارس قوي ترين سازمان اجتماعي وآموزشي قابل دسترسي براي مداخله هستند.

***** مدارس اثر عميقي بر کودکان،خانواده ها واجتماع مي گذارند.

***** مدارس مانند شبکه اي امن از کودکان در برابر خطراتي که بر يادگيري،رشد وسلامت رواني اجتماعي تاثير مي گذارد محافظت مي کنند.

***** مدرسه همگام با خانواده نقش تعيين کننده اي در ايجاد يا تخريب عزت نفس کودک واحساس شايستگي آنان دارد.

***** مدرسه در زندگي بسياري از کودکان ورشد قواي آنها نقش اساسي دارد،به ويژه هنگامي که خانواده از ايفاي نقش هاي اساسي خود ناتوان باشد.

بنابراين مدارس براي بسياري از کودکان حساس ترين ومناسب ترين نقطه مداخلات بهداشت روان است. از آنجا که همه کودکان به خصوص کودکان در معرض خطر وارد مدرسه نمي شوند يا مدرسه را ترک مي کنند، براي مانده اين کودکان در مدرسه يا دسترسي به کودکاني که مدرسه نمي روند بايد به فکر استراتژي هاي ديگر بود.

توانايي وانگيزه کودکان براي ماندن درمدرسه ،يادگيري واستفاده از آموزه هايشان متأثر از سلامت روان آنان است ونيزدر سلامت روان آنها تاثير گذار است. محيط وموسسات آموزشي در سطوح مختلف کودکان،دبستان،دبيرستان ودانشگاه از عواملي هستند که تاثير اساسي در بهداشت روان افراد دارند.کار آموزش پرورش در آموزشگاه ها در واقع دنباله کار پرورش شخصيت افراد در محيط خانواده است.کودکان در محيط آموزشگاه ها ياد مي گيرند که چگونه رفتار اجتماعي داشته باشند ونقش خود را در اجتماع ايفا کنند.آنان مي آموزند در چه محدوده اي بينديشند وحس همکاري داشته باشند. اين محيط مي تواند ارتباط درستي با کودک برقرار کند واو را آماده پذيرش مسئوليت تصميم گيري وحل مسائل زندگي سازد.

کودکاني که تازه به محيط آموزشگاه پا مي گذارند مسلما از شرايط يکساني برخوردار نيستند،زيرا هريک از آنان در محيط خانوادگي خاص خود تربيت شده اند ووالدين آنها سليقه هاي تربيتي متفاوتي دارند.

مربيان وآموزگاران بايد با درايت اين مسائل را درک کنند وكودکان را با محيط جديد تطبيق دهند.آموزشگاه محيطي نيست که فقط مسائل ومطالبی به کودک القاء شود،بلکه در اين محيط اخلاق ورفتار کودک نيز تکوين مي يابد. کودکی که به مدرسه مي رود به دنبال احساس تعلقي مشابه آنچه در خانه تجربه کرده است مي گردد. ودر صورتی که در خانواده به اين احساس دست نيافته باشد در پي جبران آن در مدرسه است. هر گاه نتواند در گروه همسن خود به احساس ارزشمند بودن برسد براي نشان دادن اينکه فرد باارزشي است درصدد جلب توجه ديگران بر مي آيد.

اين جلب توجه ممکن است به شيوه هاي مختلفی بروز کند.برخي کودکان از طريق پيشرفت تحصيلي،ورزشي واجتماعي اين نياز را در خود رفع مي کنند.کودکی که محروميت خود را به صورت پرخاشگري نشان مي دهد در کلاس اختلال بوجود مي آورد وباعث ناراحتي معلم ومدبير مدرسه مي شود.کودکی که خشم خود را فرو مي خورد به صورت موقت رفتاراش را کنترل مي کند ولي در نهايت دچار نافرمانی ومشکلات رفتاري مي شود. معمولا

دلایل ناسازگاري در کلاس درس روشن است.هر کودکی ميل به موفقيت دارد.ولي اگر وظايف او خارج از حدود استعداد وعلاقه اش باشد.احساس ناکامي وبی حوصلگي خواهد کرد. اين احساس محروميت آزار دهنده است واو بايد به گونه اي ان را جبران کند.اين جبران ممکن است به صورت آزار رساندن به معلم ،تخريب کتاب و صندلي و نيز اذيت کردن هم کلاسي ها جلوه نمايد .هر کودکی دوست داردديگران و بخصوص معلم و هم کلاسي هايش بدانند که او با استعداد است .هرچند تا حدي کم استعداد باشد بايد به طور کلي او را همانطور که هست قبول کنند .اين پذيرش ازطرف ديگران و معلم به او احساس اعتماد به نفس و اطمينان خاطر مي بخشد و او را شخصي با ارزش نشان مي دهد .

نقش معلم در بهداشت روان کودکان و نو جوانان

تحقيقات گوناگون در اين زمينه نشان مي دهد رفتار دانش آموزان دبستاني بسيار به رفتار معلمان آنها بستگي دارد،چنانچه معلمي روش محبت آميز همراه با انضباط منطقي در کلاس خود بکار گيرد از همکاري علاقه مندي شاگردانش بهره مند خواهد شد .بر عکس معلمي که از روش پرخاشگرانه و زور و تهديد استفاده کند ، شاگردانش نيز با بي انضباطي در کلاس ،بی توجهي به درس و پرخاشگري صريح ظاهر ميشوند .چنين معلمي نمي تواند منبع دانش براي اطفال باشد و اگر از طريق تنبيه و پرخاشگري هم بتواند انضباط را در کلاس حاکم سازد چنين حائتي پايدار نخواهد بود و نمي تواند احساس همکاري و علاقه مندي در شاگردان به وجود آورد . ميل به پيشرفت درسي در اغلب کودکان وجود دارد و اين تمايل هنگامي ارضا ميشود که هدف هاي مورد نظر کودک خارج ازدسترس او نباشد .تلاش معلم نبايد تنها به اين منجر شود که دانش آموزان بهترين نمره را کسب کنند ، بلکه بايد بکوشد به هر فرد به اندازه توانايي او مسئوليت بدهد و تاحد امکان به پرورش فکري ،رواني و جسماني کودک بپردازد . معلمان درمحيط آموزشگاهي مي توانند با ارئه ارزش هاي صحيح ومنطقي بزرگسالان به دانش آموزان به نحو احسن کمک کنند .دادن پاداش مناسب ،جهت همانند سازي و ياري کردن آنها و رضايت داشتن از محيط مدرسه از اهميت خاصي برخوردار است زيرا کودکان بعضا با کنترل دروني نامناسب و اجتماعي شدن نامطلوب به مدرسه مي آيند .اگر معلمان نباشندچنين کودکاني در مدرسه نيز شکست مي خورند و انگيزه بسيار کمي براي پذيرش ارزش هاي صحيح مدرسه خواهند داشت . کودکی که رضايت کافي از مدرسه بدست نياورد اغلب در همانند سازي با اوليائي مدرسه شکست مي خورد و در نهايت عده زيادي از آنها ترک تحصيل مي کنند .

امروزه بيشتر روانشناسان تربيتي معتقدند کارکنان مدرسه در سلامت روان دانش آموزان داراي نقش هاي حرفه اي هستند . مسئوليت اوليائي مدرسه فقط در پرورش نيروي عقلي و آشنا کردن دانش آموزان به مسائل اجتماعي و اخلاقي خلاصه نميشود . مدرسه مسئول تغيير و اصلاح رفتارهاي ناسازگارانه و تامين بلوغ عاطفي و سلامت رواني دانش آموزان است.

در مدرسه فرزندان عاطفه ومحبت را تجربه مي کنند،معلم با محبت وتوجه،آنان را در مسير صحيح هدايت مي کند.دانش آموز در مدرسه چگونگي برقراري روابط درست عاطفي وسازگاري با ديگران ومسئوليت پذيري را مي آموزد.وراههاي مبارزه با کينه توزي،ديگر آزاري وحسادت را ياد مي گيرد.نقش الگويي معلم ونفوذی که او در انضباط دادن به رفتارهاي دانش آموز دارد بر همگان روشن است.از آنجا که دانش آموزان يکي از الگوهاي مهم رفتاري خود را معلمان قرار مي دهند،اگر معلم از ويژگي الگو دهی خوبي برخوردار باشد مي تواند تاثيرات عميقي در رشد دارد وکارها را براساس استعدادها وتمايلات ميان شاگردان تقسيم مي کند نقش بهتري را درشخصيت وبهداشت روان دانش آموزان باقي بگذارد.معلمي که الگوي تعاملی ومتعادلي ميان خود ودانش آموز برقرار مي کند.

به بيان ديگر معلم بايد کودک را بپذيرد هر چند نمي تواند همه رفتارهاي اورا بپذيرد.

به کودک بايد احترام گذاشت وبه عنوان انساني با توانايي هاي بالقوه به او ارج نهاد.هرچند او کوچک تر وناپخته تر،کم دانش تر وکم تجربه تر از معلم است.معلم نبايد کوشش خویش را صرف حکمراني بر کودک کند،بلکه بايد سعي در جهت دادن اعمال کودک به سوي پيشرفت موفقيت آميز وسازگاري هر چه بيشتر کند.

ماهيت اين رابطه ي کمکی،بستگي به احساسات واقعي معلم دارد.معلم بايد قادر به بيان وابراز احساسات واقعي خویش باشد تا آن که کودک بتواند اورا به عنوان یک انسان شريف وقابل اعتماد ببيند.ونه فردي که پيوسته چيزي را

به نام دوست دار کودکان

نقش مدرسه در بهداشت روان کودکان و نوجوانان



خانه کودک جهان اندیش

پاییز ۹۴

از او پنهان می دارد. چنین معلمي در عين حال که درصدد ایجاد تغيير مطلوب در رفتار کودک است هرگز براي او تهديد آميز نيست.

اونسبت به زندگي گذشته و حال کودک تعصبي ندارد بلکه آینده کودک را بر حسب تواناييهايش در نظر دارد. اگر معلم بتواند به کودک نشان دهد که صفات و عادات خوب کودک را مي شناسد بيشتر قادر خواهد بود به نتايج مطلوب دست يابد.

مهم ترين شرط معلم خوب از لحاظ بهداشت روان اين است که با کمال صميميت و خلوص نيت کودکان را دوست بدارد و از رفتار آنان آزرده نشود، بلکه با صبر و حوصله و خوشرويي سعي کند به عمق مشکلات کودکان پي ببرد و در حل اين مسائل تا حد ممکن بکوشد.

روشي که اکنون در ارزشيابي تحصيلي به کار مي رود روش نامطلوبي است زیرا نمرات آنقدر دقيق نيستند که معلم بتواند بين ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰ رابه خوبي تشخيص دهد و فرق بگذارد.

به علاوه هميشه براي شاگرد هدف مطلق کالمي وجود دارد که او بايد با تمام قوا براي به دست آوردن آن بکوشد. حتي در صورتي که دانش آموز نمره کامل هم بگيرد، ممکن است تمام مطالب را نداند. در ضمن از نظر بهداشت روان نامطلوب است که برتري جويي را ملاک نظر کودکان قرار دهيم. هدف کودک نبايد رسيدن به بهترين شرايط و برتري جويي باشد بلکه مقصود بايد صرفا کسب دانش باشد تا به وسيله آن شخص براي خود و ديگران سودمند واقع شود.

نمره وبه ويژه نمره عددي، کودکان را به رقابت شديد تحريک مي کند در حالي که از نظر تربيتي و رواني صحيح نيست که هدف عمده تحصيل فقط آرزوي غلبه بر ديگران باشد.

نتايج مضر اين روش (نمره دادن) بيش از همه متوجه افراد کم هوش ميشود، زیرا آنها قادر به رقابت با ديگران نيستند و از اين بابت احساس حقارت، حماقت و شکست شديد خواهند کرد. شکست هميشه نامطلوب است و شکست هاي پي در پي معمولاً منجر به رفتار غير عادي خواهد شد. موفقيت تجربه مثبت و مفيدي است که باعث ايجاد تعادل شخصيت و احساس اعتماد به نفس مي شود. يکي از عوامل مؤثر بر سلامت روان دانش آموز، درک شدن او توسط معلمش است. معلم بايد در ارتباط با شاگردان آنچنان رفتاري داشته باشد که شاگرد تنبل و قوي و فقير و غني همه خيال کنند که معلم به خاطر هر يک از آنان به کلاس درس آمده است. اگر دانش آموز درک شود به آن معلم علاقه مند شده، به سوي او کشيده خواهد شد در ديدارش آثار شادمانه و نشاط و خرمي موج خواهد زد و اگر به او بگويند که اين معلم ديگر به اين مدرسه نخواهد آمد اشک چهره او را در بر خواهد گرفت. امروزه ناله بسياري از دانش آموزان دبيرستاني از اين منظر بلند شده است و همه فریاد مي زنند که معلمان ما را درک نمي کنند، ما مي خواهيم آنان ما را درک کنند همانطور که هستيم ما را شناسايي کنند. با همه دشواري ها شخصيت هايمان را بشناسند، با همه عيوب و نارسايي هايمان، با همه آرمان ها و اندیشه هايمان ما را در يابند. به عبارت ديگر آنها مي گویند ما ميخواهيم معلمان همه وجود رويي مان را لمس کنند نه اينکه تنها به درس دادن قناعت کنند.

نظام تعليم و تربيت مدرسه بايد چنان باشد که در آن هر دانش آموزي بتواند دوست داشتن و دوست داشته شدن و احساس ارزش را تجربه کند. معلمي که به مقام انساني کودکان و نوجوانان ارج مي نهد و خالصانه سعي دارد آنچه را که مي داند به دانش آموزان بياموزد، نه تنها نيازهاي رواني آنان را ارضاء مي کند بلکه برقراري روابط صحيح عاطفي، سازگاري با ديگران و مسؤليت پذيري را نيز به ايشان مي آموزد. در چنين فضاي تربيتي افراد به بلوغ عاطفي مي رسند و از لحاظ رواني سالم بار مي آيند. دهيد. <http://www.montessori-ch.ir>